

درآمدی بر پیامدهای تربیتی و اخلاقی عشق

در اندیشه‌ی سهروردی

مجید یاریان*

الهام علی جولای**

چکیده

شیخ اشراق به مقوله‌ی عشق، نگاهی فیلسوفانه و عارفانه دارد. او عشق را فرزند عقل و ملازم حزن می‌شمارد و رسیدن به حسن و کمال را جز از طریق عشق میسر نمی‌داند. به تعبیر وی، عشق محبتی مفرط و بیرون از حد است که در مجموعه‌ی هستی سریان دارد و هر موجودی - اعم از نوری و غیر نوری - از آن بهره و نصیبی دارد. عشق رابط وجودی میان موجودات عالم است. مقدمه‌ی وصول به عشق، معرفت و محبت و غایت آن فناست. در اندیشه‌ی او، عشق آثار و پیامدهای تربیتی و اخلاقی با اهمیتی دارد که کمال‌جویی، دنیاگریزی، مبارزه با زشتی‌ها و هوای نفس، وحدت‌گرایی، میل به عقلانیت و خردورزی،

*- دانشجوی دکتری الهیات - حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان.

m_yaryan@yahoo.com

** - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد تهران.

Elham.alijoula@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۰۳/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۱/۲۳



صبر و استقامت، التزام به اعمال صالح، کسب معرفت و همچنین طاعت و عبادت حضرت حق، در زمره‌ی این آثار است.

واژه‌های کلیدی

سهروردی، عشق، نور، عقل، حسن، حزن، معرفت، محبت.

مقدمه

شهاب‌الدین سهروردی، بنیانگذار حکمت اشراق، در آموزه‌های حکمی و اشراقی خویش، به بیان حقیقت «عشق» با منظری فلسفی و عرفانی پرداخته است. او برخلاف بسیاری از فیلسوفان که حکمت را جز تفکر انتزاعی و استدلال و برهان نمی‌بینند و برای عشق و عرفان و اشراق جایگاهی نمی‌یابند، حق عقل و عشق را به نحو کامل ادا کرده است. از منظر او، حکیم کامل کسی است که هم متوغل در بحث و برهان و هم متوغل در ذوق و عرفان باشد.^۱ بر این اساس، در منظومه‌ی حکمت خویش در کنار «عقل جایگاه «عشق» و عرفان را نیز نادیده نمی‌گیرد.

اگرچه مبحث عشق - که از مسائل بنیادین در حکمت اشراقی است - در آثار فلسفی و رساله‌های عرفانی این حکیم آشکارا بیان گردیده است وی در دو موضع، بیش از دیگر آثار خود به بررسی حقیقت عشق پرداخته است:

۱- برخلاف فیلسوفان که به همه چیز با نگاه برهانی و استدلالی می‌نگرند و تمام امور را با محک عقل و طریق بحث می‌سنجند، عارفان عقل را در کشف حقیقت ناکارآمد می‌دانند و به قلب و ذوق و شهود متوسل می‌شوند، اما سهروردی بر این باور است که حکیم واقعی کسی است که توأمان، متوغل (فرورفته) در بحث و ذوق باشد.



نخست در حکمة الاشراق، جایی که به تبیین رابطه‌ی انوار با یکدیگر می‌پردازد. او مجموعه‌ی هستی را به نور و ظلمت (برزخ یا عَسَق)^۱ تقسیم می‌نماید. در عالم انوار هیچ حجاب و حایلی میان انوار وجود ندارد. او بر این باور است که ارتباط نور عالی با سافل، به صورت قهر و غلبه و رابطه‌ی نور سافل با عالی از سنخ جذب و محبت است و بر این اساس، عشق تنها رابط وجودی میان موجودات متعالی و انوار طولیه و عرضیه است.

دوم در رساله فی حقیقه العشق یا مونس العشاق^۲، که از لحاظ ادبی و عرفانی و بیان حقایق اشراقی به زبان رمز، از آثار برجسته‌ی این حکیم به حساب می‌آید. در این نوشتار، ابتدا ماهیت عشق، مقدمات وصول بدان و جایگاه آن در هستی از منظر شیخ شهید بیان خواهد شد، و سپس از پیامدهای تربیتی و اخلاقی عشق و کارکرد آن در تعالی انسان به اجمال سخن می‌رود.

۱- مراد وی از نور عالم مجردات (واجب الوجود، عقول و نفوس) است و مقصود او از برزخ عالم ماده است. در اندیشه‌ی او، هستی مادی بهره‌ای از نور ندارد و به همین دلیل آن را «عَسَق» می‌نامد.

۲- این رساله از شاهکارهای نثر سهروردی است که در آن به زبان رمز عرفانی از عشق سخن می‌گوید. با آیه‌ی «نحن نُقْصُ علیک أحسنَ القصص...» سخن آغاز می‌کند و بدین طریق حدیث عشق را برترین سخن برمی‌شمارد، و با تفسیر سرگذشت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ لطیف‌ترین بحث‌های عرفانی در باب عشق را بیان می‌نماید. برخلاف آنچه برخی ادعا کرده‌اند، این رساله مبتنی بر رساله الطیر ابن سینا نیست و طرح محتویات آن به شکلی دیگر است (رک: مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مقدمه، ص ۵۱). از کارهای بدیع سهروردی وارد کردن مقوله‌ی حزن در کنار حسن و عشق است. از دیگر ابتکارات او در هشت فصل اول، بیان مطالب به زبان حال و به نقل از «حُسن» و «عشق» و «حزن» است، و «یوسف» و «زلیخا» و «یعقوب» به عنوان نماد این سه فرزند عقل، معرفی می‌شوند. در چهار فصل آخر نیز به تفسیری عارفانه و فلسفی از عشق می‌پردازد.

تعریف و چیستی عشق

شیخ اشراق در *مونس العشاق* ریشه‌ی عشق را چنین بیان می‌کند:

عشق را از «عشقه» گرفته‌اند. عشقه گیاهی است که در بن درختی ریشه می‌کند و بر درخت پیچیده و بالا می‌رود تا تمام درخت را فراگیرد، و آن را چنان در شکنجه می‌کشد که غذا و رطوبت درخت را تماماً به تاراج می‌برد و آخر الامر آن را می‌خشکاند.

در نگاه عارفانه‌ی او، انسان درختی است منتصب القامه که به حبه القلب ملکوت پیوسته است و وجود مادی او تصویری است از حبه القلب^۱ که در عالم کون و فساد منعکس گردیده است. این درخت به مدد آب علم به حبه القلب می‌رسد و هزاران شاخه‌ی روحانی از او سر می‌زند. هرگاه این شجره بالیدن آغاز کند و به مرتبه‌ی کمال رسد، عشق از گوشه‌ای سر بر می‌آورد و خود را در او می‌پیچد و این شجره‌ی منتصب القامه، زرد و ضعیف می‌گردد تا زمانی که خشک شود و علاقه‌اش به عالم مادی منقطع گردد.^۲

وی همچنین در *مونس العشاق* از عشق به «محبته مفرطه» تعبیر می‌کند و می‌گوید: «العشق مَحَبَّةٌ مُفْرَطَةٌ». او عشق را از بیت المقدس، محله‌ی روح آباد و عالمی پاک از کدورات دنیا می‌داند که در عرب عشق نام دارد و در عجم مهر. از منظر او عشق موجودی مجرد است که در عین این که قدیم و ازلی است، همچنان جوان و پویاست. در باور او،

۱- انسان موجودی است مرکب از جسم مادی و روح ملکوتی. حبه القلب سر سُویدا و حقیقت مکنون انسان در عالم ملکوت است که کالبد انسان به آن اتصال دارد. در آموزه‌های قرآنی از این ارتباط و اتصال به «نفخ روح» تعبیر می‌شود.

۲- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، *مونس العشاق*، ص ۲۸۷-۲۸۹.



زادگاه عشق عالمی روحانی است و افهام جسمانی از ادراک معنای آن عاجزند.^۱

مقدمات عشق

شیخ شهید در *مونس العشاق* هر عشقی را حاوی محبت می‌داند و محبت را اعم از عشق می‌شمارد و معتقد است که معرفت نخستین عرصه در هر عشقی است. بدون معرفت و محبت به وادی عشق راهی نیست.^۲ راه سالک با «معرفت» آغاز می‌شود، از «محبت» می‌گذرد و در نهایت به مرتبه‌ی «عشق» می‌رسد. به تعبیر دیگر، سهروردی نردبانی را توصیف می‌کند که پله‌ی اول آن شناخت و معرفت، پله‌ی دوم آن محبت و پله‌ی سوم آن عشق است.^۳

علم و معرفت

معرفت و عرفان قدم آغازین در راه سلوک و نخستین پله‌ی معراج عشق است. سهروردی معرفت را کمال نفسانی و ارتسام حقایق الهی - از ذات واجب الوجود، صفات، افعال و نظام صنع او گرفته تا عالم عقل و ملکوت نفس و عالم مُلک و اجرام - می‌داند، که اگر این معرفت به کمال خویش رسد، به محبت می‌انجامد و مُحَبِّ از مشاهده‌ی انوار به

۱- سه رساله از شیخ اشراق، ص ۲۷۵.

۲- در *انسان الثانیین* می‌خوانیم: «هر که را هوی کشته نیست و عقل امیر نیست و معرفت او با محبت قرین نیست، او در عشق سخن نگوید او را به او فتد.» (رک: چشمه‌ی بقا، سیری در عشق عرفانی، ص ۱۱).

۳- رک: مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، *مونس العشاق*، ص ۲۸۷ و ۲۸۶.

لذت و ابتهاج می‌رسد. این انوار معارفی هستند که از مشرق انوار^۱ عقلی بر نفوس محبین می‌تابند.^۲

وی در حکمت الاشراق، می‌گوید: «كُلَّمَا ازْدَادَ نوراً وَ ضَوْءٌ، ازْدَادَ عشقاً وَ مَحَبَّةً وَ ازْدَادَ غِنًى وَ قُرْباً من نور الأنوار».

در اینجا بیان دو نکته ضروری به نظر می‌رسد: اولاً مراد از نور و ضوء علم و معرفت است؛ یعنی: نفس هر چه بیشتر حقایق را ادراک کند، میل به عالم نور، بر نفس او غالب می‌شود. محبت ثمره‌ی معرفت است و هر چه محبت بیشتر باشد، بی‌نیازی از برزخ و تقرّب به نورالانوار افزون می‌شود؛ چرا که انجذاب و لذت وصال به قدر عشق و محبت است.

ثانیاً عشق و محبت به هیچ وجه با عقل و علم منافات نداشته و ناسازگار نیست. عقل آزاد از قید سودپرستی هرگز با عشق ناهماهنگ نیست. از این روست که بزرگان عرفان محبت را میوه‌ی معرفت دانسته و عشق را عصاره‌ی عقل به شمار آورده‌اند.^۳

محبت

محبت آغاز راه و گردنه‌ی نخستین از گردنه‌های فناست.^۴ محبت مقامی است که پس از معرفت قرار دارد. سهروردی در کلمه‌التصوف

۱- سهروردی از کلمه‌ی «مشرق» برای توصیف عالم انوار و از کلمه‌ی «مغرب» برای ترسیم ظلمت و برزخ بهره می‌جوید. عنوان رساله‌ی رمزگونه‌ی مشهور او *قصه الغریبه الغریبه* نیز ناظر به همین تسمیه است.

۲- سه رساله از شیخ اشراق، ص ۱۲۴ و ۱۲۷.

۳- رک: شعاع اندیشه و شهود در فلسفه‌ی سهروردی، ص ۵۱۹.

۴- بعضی صادر اول را محبت نامیده‌اند. استناد آنها به این حدیث است: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِئاً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ. فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِکِیْ أَعْرِفَ». اشراق و عرفان، ص ۴۷.



می گوید: «المحبة هی الابتهاج بتصورِ حضرّةِ ما»؛ و محبت را عبارت از این می داند که به هنگام تصور حضور چیزی به نوعی شادمانی برسی.

محبت از لوازم معرفت است و این معرفت است که محبت را ایجاد می کند. وی هنگام تعریف محبت جایگاهی والا برای محب تصور کرده، می گوید: محب کسی است که نفسی زیرک و حدسی نیرومند داشته باشد و به راحتی به چیزهایی برسد که دیگران به آن نمی رسند. وی رسیدن به این مقام را بسیار دشوار می داند و کسانی را شایسته و درخور این مقام می شمارد که اهل معرفت و مکاشفات عظیم باشند.^۱

دیگر عارفان نیز همچون شیخ اشراق محبت را نقطه‌ی سرآغاز عشق برمی شمارند. امام محمد غزالی محبت را عبارت از هر شیء لذت بخش می داند که اگر این رغبت به اوج خود رسد، عشق نامیده می شود.

«عزیزالدین نسفی» سومین مرتبه از مراتب ذکر را پس از میل و ارادت «محبت» می داند که پس از این مرتبه سالک به مرتبه‌ی عشق نائل می گردد. وی بر این باور است که جز به یاری عشق، عروج معنوی انسان تحقق نمی یابد. خواجه‌ی طوسی نیز بر این اعتقاد است که عشق، محبت مفرطی است که طالب و مطلوب در آن اتحاد یافته‌اند و جز از طریق محبت به این اتحاد راه نتوان یافت.^۲

جایگاه عشق در عالم هستی

عشق در حکمت اشراقی رابط و وجودی میان موجودات و انوار است. انوار در آثار سهروردی با یکدیگر رابطه‌ای عاشقانه دارند. او در حکمه الاشراق از محبت سخن می گوید و گاهی کلمه‌ی «شوق» و به ندرت

۱- سه رساله از شیخ اشراق، ص ۱۲۷ و ۱۲۴.

۲- چشمه‌ی بقا سیری در عشق عرفانی، ص ۴۲-۴۴.



کلمه‌ی «عشق» را به کار می‌برد. وی در چهارچوب نظام آفرینش، برای عشق اهمیتی والا قائل است و عشق را در تمام موجودات جهان ساری می‌داند و نظام عالم و اساس ارتباط موجودات را بر مبنای عشق و محبت استوار می‌گرداند.^۱ او بر این اعتقاد است که عشق، در همه‌ی مراتب هستی سریان دارد. وی عشق را در کمون ذات هر موجودی ثابت و راسخ دانسته و همه‌ی موجودات، حتی جمادات و نباتات را دارای این گوهر نفیس و کیمیای ارزنده پنداشته است. همه‌ی موجودات متنوع و گوناگون دارای یک معشوق و محبوبند که رسیدن به آن مقصود همگان است و همه به سوی آن رهسپارند،^۲ و زمانی فرا می‌رسد که به حکم تقدیر ازلی، به فوز قرب به محبوب نائل آیند. دایره‌ی شمول و حضور عشق به قدری گسترده و پهناور است که از خالق و مدبر عشق گرفته تا ضعیف‌ترین موجودات را در بر دارد. از آنجا که همه‌ی موجودات به حکم وجود در مرتبه‌ای از حیات و علم و اراده‌اند،^۳ وجود عشق در تمام مراتب نیز فرع بر وجود حیات و شعور در آنهاست.^۴

عشق در انوار

انتظام عالم وجود بر پایه‌ی محبت و قهر است. طبق اصول حکمت اشراق، نور عالی همواره نور سافل را مقهور خود می‌گرداند و نور سافل

۱- سهروردی شهید فرهنگ ملی ایران، ص ۲۶۹.

۲- این بیت حافظ مؤید این موضوع است: «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد/ عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد».

۳- با توجه به مبانی حکمت صدرایی، «وجود» مساوق با شعور است و بر این اساس هر موجود از آن جهت که بهره‌ای از وجود دارد از شعور و علم نیز بهره‌مند است. این امر در هر امر وجودی قابل تعمیم است و عشق نیز از این تعمیم مستثنی نیست.

۴- مبانی فلسفی عشق از منظر ابن سینا و ملاصدرا، ص ۳۴ و ۳۵.



نور عالی را مشاهده می‌نماید؛ و چون انوار عالم وجود فراوان و متکثرند، باید برای هر نور سافل نسبت به عالی شوق و عشقی باشد. پس نور الانوار بر غیر خویش قهر و غلبه دارد و تنها به خود عشق می‌ورزد؛ زیرا کمالات او نسبت به دیگر انوار اظهر و اقوی است. او زیباترین، کامل‌ترین و آشکارترین نور در عالم وجود است؛ بنابراین، لذت آورتر از او برای خود او و غیر او نخواهد بود، و بر این اساس او عاشق ذات خویش و معشوق خویش و غیر خویش است. از آنجا که ظهور نور الانوار عین ذات اوست، لذت و عشق او نیز امری زائد بر ذاتش نخواهد بود؛ و چون نوریت او را نمی‌توان با دیگر انوار مقایسه نمود، عشق او به ذات خویش نیز با لذت و عشق دیگران قابل قیاس نیست. همین‌طور عشق انوار به یکدیگر با عشق آنها به نور الانوار قابل مقایسه نخواهد بود.^۱

عشق در برازخ

مزاج برزخی، به واسطه‌ی استعداد خاص خود خواهان نور اسفهدیه^۲ است؛ و چون قوای ظلمانی کالبد شیفته‌ی این نور می‌شوند، بدو تشبّی عاشقانه می‌کنند تا وی را از عالم نور محض به جهان خود آورند. به همین دلیل کالبد انسانی بدین سان تام و تمام آفریده شده است که منزلگاه نور اسفهدیه گردد.^۳ اگر محبت نور اسفهدیه به عالم نور افزون شود، در زمره‌ی کسانی جای می‌گیرد

۱- حکمة الاشراف، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲- شیخ اشراق انوار جوهری را به نور الانوار، انوار قاهره و انوار اسفهدیه تقسیم می‌کند. نور الانوار حضرت واجب الوجود است. انوار قاهره یا عقول انواری هستند که نه در ایجاد و نه در کمال نیازمند ماده نیستند. انوار اسفهدیه اگرچه در ایجاد نیازمند ماده نیستند، اما کمال آنها به واسطه‌ی همراهی با ماده است که در حکمت صدرایی از آنها به «نفوس» تعبیر می‌شود.

۳- حکمة الاشراف، ص ۳۵۷.

که در لوح مبین سعادت آنان مکتوب می‌گردد. زمانی که محبت و عشق انسان، آن‌گونه که باید به عالم نور افتد و نور اسفهدیه متجلی شود، آنگاه از حقایق آگاهی می‌یابد و به سرچشمه‌ی نور و زندگی می‌رسد و از پلیدی‌های برازخ پاک می‌گردد. در این صورت عالم نور محض را مشاهده می‌کند و آن عالم محبت حقیقی تامه‌ی همه‌ی نور محض و درخشش و زندگی حقیقی خواهد بود و در آن ظلمتی راه نخواهد داشت.^۱

پیامدهای تربیتی و اخلاقی عشق

از آنجا که حرکت موجودات و اساس خلقت بر پایه‌ی عشق استوار گردیده است، بنابراین عشق تنها معراج انسان در بازگشت به مبدأ خویش و سیر به سوی کمال بی‌نهایت و جمال بی‌پایان احدیت و نقطه‌ی اوج اخلاق و معنویت است. شیخ اشراق، در فصل دوم *مونس العشاق* مساله‌ی خلقت، عناصر و اخلاط اربعه^۲ و تأثیر سماویات در آنها را شرح می‌دهد که از ترکیب این چهار عنصر، موجودی وحدانی به نام انسان به وجود می‌آید. «حُسن» در حقیقت نقطه‌ی اوج کمال و تبلور خیر اعلی و منزلگاه اخلاق و معنویت است. حسن به شهرستان جان «آدم» رو می‌نهد و در این نزهتگاه دلکش فرود می‌آید و آدم را در بر گرفته با او یکی می‌شود.

انسان برای وصول به مقام کمال و تخلُّق به اخلاق الهی نیازمند ابزار است که این ابزار «عشق» و «حزن» است. «عشق» که از رفتن «حسن» آگاهی می‌یابد، دست در گردن «حزن» می‌آورد و قصد «حسن» می‌کند. بنابراین عشق و حزن

۱- همان، ص ۲۶۹-۲۷۳.

۲- در طبیعتیات قدیم بر این باور بودند که عالم ماده از چهار عنصر اصلی ذیل تشکیل شده است: خاک، آب، هوا و آتش.



همواره عدیل و قرین یکدیگرند. هر کجا عشق هست. حزن هم هست؛ به تعبیر دیگر، عشق آلم لذیذ و لذت الیم است. راه عشق راهی بس هولناک و پر خطر است و تحمل صعوبت‌ها در این طریق پرخطر، وجود آدمی را صیقل داده، آتش نفس سرکش او را فرو می‌نشانند و ای را مهیای سلوک و تعالی در راه کمال مطلق می‌نماید. دست معجزه‌گر استاد عشق قوای ظاهر و باطن آدمی را متحد گردانیده، او را شایسته‌ی خلافت الهی می‌گرداند.^۱ در ادامه، به پیامدهای اخلاقی و تربیتی عشق اشاره خواهد شد.

کمال جویی

هدف از خلقت آدمی اتصاف به صفات الهی و اکتساب مقام خلیفه‌اللهی است، و این مهم جز به مدد عشق میسر و ممکن نمی‌گردد. شیخ اشراق به این مطلب اذعان دارد که چگونه دست توانای عشق آدمی را به «حسن» و مرتبه‌ی کمال، واصل می‌گرداند؛ آنجا که می‌گوید: عشق خواستار حسن است. چون عشق و حزن به مملکت آدم می‌رسند، عشق با دیدن حسن که در قامت آدم متجلی شده، مدهوش می‌شود و از فرط دهشت، تاب آن ندارد که به حسن دسترسی یابد؛ از این رو محزون می‌گردد و حزن را نایب خویش می‌گرداند. ملائکه که گرداگرد عشق را گرفته‌اند، تسلیم او می‌شوند؛ زیرا آنان را توان رسیدن به مرتبه‌ی آدم نیست. جملگی بر آدم که مظهر حسن و خیر است سجده می‌کنند.^۲

از این سخنان شیخ شهید آشکار می‌شود که وصول به مقام انسان کامل و احاطه‌ی تام بر ملائکه جز از طریق تمسک به عشق امکان‌پذیر نیست.

۱- شرح رسائل فارسی سهروردی، ص ۲۵۵.

۲- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس‌العشاق، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

در نهمین فصل *مونس العشاق* می‌خوانیم که از جمله نام‌های حُسن یکی کمال است و دیگری جمال. تمام موجودات - چه روحانی و چه جسمانی - طالب کمالند و به جمال تمایل دارند؛ بنابراین همه طالب حسند. عشق آینه‌ی خداست و در آن جمال او آشکار است. از طرفی کمال مطلق در قامت معشوق متجلی و پیداست. کمال آدمی - به عنوان جانشین خداوند بر روی زمین - به واسطه‌ی اتصاف به صفات جمالیه و جلایه‌ی الهی و نیل به مقام حُسن است، ولی وصول به حسن ممکن نیست مگر به واسطه‌ی عشق.^۱

اجتناب از هوای نفس و زشتی‌ها

از منظر سهروردی، عشق در هر شهری که وارد شود باید از برای او گاو^۲ قربانی کرد: گاوی دو سر که یک سر آن حرص و سر دیگر آن امل است. گاوی زیبا و فرینده که نه مشروع را در می‌یابد و نه معقول را فهم می‌کند؛ نه به آهن ریاضت زمین بدن را می‌شکافت تا مستعد بذر عمل شود و نه با دلو فکرت از چاه استنباط آب می‌کشد تا از مجهولات پرده بردارد. تا زمانی که گاو نفس کشته نشود، عشق در شهر وجود آدمی پای نخواهد گذاشت. سالک، در دریای بیکران وجود و صفات بی حد و حصر، باید گاو نفس را که موجب خرابی‌هاست سرکوب کند و فراموش نکند که هرگز نباید به این انوار عرضی دل خوش نمود. باید سرانجام به نور حقیقی پیوست.^۳ کمال انسانیت فناء فی الله است و این آخرین مرحله‌ی سیر و سلوک است.

۱- همان، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۲- استفاده از این تعبیر و توصیفات آن، ناظر به آیات ۶۷-۷۱ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است.

۳- مجموعه‌ی *مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳، *مونس العشاق*، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.



در *مونس العشاق*، زلیخا نماد نفس اماره است و عشق تنها مبارزی است که با او در می‌آویزد و به مقابله و مبارزه با او می‌پردازد. عشق و حزن پس از جدایی از حسن راه خویش را از یکدیگر جدا می‌کنند؛ حزن به کنعان تن می‌رود و عشق به مصر جان. آن یکی دستگیر «یعقوب» می‌شود و این یکی دامن گیر «زلیخا»^۱. حزن از یعقوب نفس خیر می‌گیرد و از صومعه‌ی تن که بیت الحزن و خانه‌ی رنج است وارد می‌شود و به یعقوب می‌گوید که از اقلیم ناکجا آباد و شهر پاکان و عالم مجردات آمده است. یعقوب با دست تواضع حزن را بر سجاده‌ی صبر می‌نشانند و انیس و همدم او می‌شود؛^۲ چرا که در فراق یوسف بهتر از حزن همدمی نخواهد بود. باید تمام زندگی حتی سواد دیده را به او تسلیم کرد و چشم را از دیدن برگرفت. حزن آدمی را یاری می‌دهد که از غوغای ماده چشم برگیرد و نظر گاه او عالم معنی باشد. عشق وارد مصر می‌شود و شور و ولوله می‌آفریند. به دنبال کسی می‌گردد که شایسته‌ی همنشینی با او باشد، تا این که از حجره‌ی زلیخا سر بدر می‌آورد.^۳ زلیخا - که نفس اماره است - با عشق دست و پنجه نرم می‌کند و سرانجام تبدیل به عشقی ممدوح و پاک می‌شود. بر این اساس آشکار می‌شود که عشق با دستان معجزه گر خویش، مهار نفس سرکش را به دست می‌گیرد و آن را رام و فرمانبردار می‌گرداند.

۱- تا این لحظه هنوز نشانی از زلیخا و یعقوب نیست. عشق و حزن طی سفر خود به این دو مکان با یعقوب و زلیخا مواجه می‌شوند. بدین معنی که سهروردی رابطه‌ی بین عشق و حزن و حسن را پیش از این که در عالم جسمانی مجسم کند، در عالم طیبیه‌ی ملکوت شرح کرده است. گویی آنچه مقرر است که در عالم کون و فساد رخ دهد قبلاً در عالم ملکوت روی داده است؛ و این دقیقاً شبیه به خواب یوسف و تعبیر آن است که قبل از سجده‌ی برادران، یوسف آن را در خواب دیده بود.

۲- مجموعه‌ی *مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳، *مونس العشاق*، ص ۲۷۳.

۳- رک: مجموعه‌ی *مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳، *مونس العشاق*، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

دنیاستیزی و دنیاگریزی^۱

دنیاستیزی و دنیاگریزی یکی دیگر از پیامدهای عشق است. عاشق، دنیا و منافع مادی را یک جا در راه نیل به وصال معشوق فدا می کند تا جای آن را حضور نامنتهای معشوق آکنده سازد. شیخ اشراق در رساله الطیر سفر روحانی انسان را از منزلگاه خود به عالم صورت و این که چگونه تعلقات مادی، مانع شوق انسان از بازگشت به مبدأ روحانی خود می شود ترسیم می کند. این کتاب وصف حال مرغانی است که در دام صیاد گرفتار آمده اند؛ و در حقیقت کنایه ای است از وجود ملکوتی آدمی که در زندان عالم ماده اسیر گردیده است و در پی مفرّ و گریزگاهی برای بازگشت به عالم اصل خویش است. چنان که مولانا جلال الدین بلخی می فرماید:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش^۲
 بریدن از عالم ماده، بازگشت به عالم اصل و یافتن خلود و جاودانگی، جز با تسلیم شدن به تیغ برآن عشق میسر نخواهد بود؛ چنان که شیخ می فرماید: «به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی...»^۳.

۱- شاید این سؤال به ذهن خواننده متبادر شود که چه تفاوتی میان دو پیامد «اجتناب از هوای نفس و زشتی ها» و «دنیاستیزی و دنیاگریزی» وجود دارد. در پاسخ باید گفت: انسان موجودی است که در او «نفس مجرد ملکوتی» و «بدن عنصری مادی» متحد شده است، و ماده برای او ابزاری به منظور کمال نفس است؛ لذا ماده، اگر چه جنبه ای اخسّ وجود است، اما فی حدّ ذاته توجه به آن نامقبول نیست، لیکن پیروی از هواهای نفسانی - به هر شکل ممکن - ذاتاً امری ناپسند و ناشایست است و هر انسانی باید از پیروی نفس و هوسرانی و زشتی اجتناب کند. عارف واقعی نه تنها از پیروی هوای نفس دوری می کند، بلکه حتی عالم مادی را نیز به کناری می نهد و به آن اهتمام نمی ورزد تا حرکت کمالی خود را به سوی معشوق تشدید کند.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۴.

۳- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، عقل سرخ، ص ۲۳۸.



بر اساس تعالیم اشراقی شیخ وجود انسان دو بخش دارد: یکی وجود مادی و دیگری وجود ملکوتی (حَبَّةُ الْقَلْبِ). هنگامی که عشق سر بر می‌آورد، درخت وجود انسان زرد و ضعیف می‌گردد، تا زمانی که به یکبار علاقه‌ی او به این بدن منقطع گردد. این بدن مادی باید به فنا رسد تا عشق شکوفا بشود و درخت ملکوتی انسان به اوج سر بردارد.^۱

در این باره اصول کلی زیر را می‌توان از رساله الطیر استخراج نمود:

نخست این که این خاکدان برای روح انسان در حکم زندان است.

دوم این که روح باید سفری به سوی نور در پیش گیرد.

سوم این که فضل الهی به سالک یاری می‌رساند تا واپسین رشته‌های علایق دنیوی خویش را ببرد؛ و در نهایت، کسی نورالانوار را تجربه می‌کند که بتواند خود را از زندان عالم ماده رها سازد.^۲

وحدت‌آفرینی

یکی از هنرهای بزرگ عشق، وحدت‌آفرینی است. انسان موجودی متکثر و واجد گرایش‌ها و اقتضائات مختلف است که در حوزه‌ی جاذبه‌های گوناگون قرار دارد. بزرگ‌ترین گردنه در مسیر وصل عبور از کثرتی است که وجود وی را احاطه کرده است و پیمودن آن بدون راهنمایی توانا امکان‌پذیر نیست. این مهم جز به مدد استاد عشق میسر نخواهد شد. به گفته‌ی مولوی:

آفرین بر عشق کلّ اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد^۳

۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲- رک: مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، رساله الطیر، ص ۱۹۸-۲۰۵؛ سهروردی شهید فرهنگ ملی ایران، ص ۲۳۲.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۲۷.

سهروردی به نقش برجسته‌ی عشق در وصول به حسن و متحد گردیدن عشق و حزن و حسن به شکل زیبایی اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید: سرانجام گذار یوسف به مصر می‌افتد و به زلیخا خیر می‌رسد. عشق گریبان وی را می‌گیرد و او را به سوی یوسف حسن می‌کشاند. او با دیدن یوسف غرق در حیرت می‌شود و صبر از کف می‌دهد. چادر عافیت می‌درد و رسوای ملامتگران می‌گردد^۱ و از سرزنش آنان نمی‌هراسد. عشق همه‌ی قوای آدمی را تنها به جانب معشوق متوجه می‌سازد و او را از التفات به غیر باز می‌دارد.

چون یوسف عزیز مصر می‌شود، به کنعان خبر می‌رسد و یعقوب مشتاق وی گردیده، به صلاح‌دید حزن، با فرزندان راه مصر را در پیش می‌گیرد. مراد از «مصر» عالم جان و «یعقوب» نفس مطمئننه است که به سبب حزن از فراق و دوری یوسف جان، از کنعان تن به حرکت درآمده و با همه‌ی فرزندان خویش که قوای ظاهری و باطنی انسانند به عالم اصل می‌پیوندد. در سرای عزیز مصر یوسف را می‌بیند که با زلیخا بر تخت شاهی نشسته است؛ در این هنگام، با دیدن عشق در خدمت حسن، به زانو در می‌آید و فرزندان نیز به موافقت وی بر خاک تسلیم رو می‌نهند.^۲ با این بیان آشکار می‌گردد که چگونه عشق قادر است انسان را از غبار عالم کثرت رهانده، به وحدت متصف گرداند.

نکته‌ی دیگر اینکه به اعتقاد سهروردی، لذت‌های این جهان از لذت‌های عقلی و نوری ناشی می‌شود و انسان کسی را نمی‌خواهد و جمالی را نمی‌طلبد، مگر این که در آن خبری از نورانیت و اثری از روحانیت موجود باشد. هنگامی که کدورت‌های وسوسه و غبار وهم از چهره‌ی عقل زدوده شود، پرتو انوار عشق آشکار می‌گردد.

۱- رک: مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۸۳.

۲- رک: همان، ص ۲۸۴.



شیخ اشراق بر این باور است که نفس ناطقه چون دارای عشق و محبت به اصل و مبدأ خویش است، پس از رهایی یافتن از پراکندگی‌ها، به عالم نور که سرچشمه‌ی حیات جاودانی است واصل می‌گردد.^۱ این عشق که به تعبیر ملاصدرا عشق نفسانی^۲ نام دارد، از جمله فضایل آدمی به شمار می‌رود. چنین محبتی در سلوک عرفانی برای بیرون کشیدن انسان از دریای شهوات حیوانی و یک‌سو کردن مسیر حرکت سالک بسیار مؤثر است. کسی که از عشق نفسانی برخوردار است، همواره چیزی را جستجو می‌کند که از حواس ظاهری پنهان باشد و از هر چیزی که او را به غیر معشوق مشغول می‌دارد بریده می‌گردد و از آنچه غیر اوست دوری می‌جوید.^۳

میل به عقلانیت و خردورزی^۴

چنان‌که اشاره شد، عارفان همواره از تقابل عقل و عشق و ناکارآمد بودن عقل در ساحت عشق سخن رانده‌اند، اما سهروردی نه تنها عشق را

۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۸۴ و ۲۸۵؛ و شعاع اندیشه و شهود در فلسفه‌ی سهروردی، ص ۵۱۹.

۲- ملاصدرا عشق انسانی را به دو قسم حقیقی و مجازی تقسیم کرده است. عشق حقیقی را به محبت و صفات و اسماء خدا نسبت داده و عشق مجازی را نیز دو دسته کرده است: عشق نفسانی و عشق حیوانی؛ که عشق نفسانی از لطافت و پاکیزگی نفس ناشی می‌گردد و عشق حیوانی مقتضای نفس آماره بوده، بیشتر با حرص و تجاوز و فجور همراه است (رک: الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۷، ص ۱۸۳ به بعد).

۳- چشمه‌ی بقا، سیری در عشق عرفانی، ص ۶۱۶.

۴- امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه‌ی اول نهج البلاغه، یکی از اهداف تربیتی بعثت انبیاء (علیهم السلام) را آشکار ساختن گوهر عقل و بسط عقلانیت در حیطه‌ی فرد و اجتماع برمی‌شمارد؛ چنان‌که می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... وَ يُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُول...»؛ خداوند پیامبران را برانگیخت و رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنها باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آرند و توانمندی‌های پنهان شده‌ی عقل را آشکار سازند...». بنابراین، توجه به مسأله‌ی عقلانیت و همچنین کسب شناخت و معرفت، به عنوان آثار تربیتی، واجد اهمیت و توجه است.

در مقابل عقل قرار نمی‌دهد، بلکه آن را فرزند عقل می‌شمارد. وی در فصل آغازین *مونس العشاق* بر این مطلب اذعان دارد که نخستین چیزی که حق آفرید عقل بود و این گوهر را سه صفت بخشید: یکی شناخت حق که از آن حسن و نیکویی پدید آمد؛ دیگری شناخت خویش که از آن عشق و مهر پدیدار گشت، و سوم شناخت آن که نبود، پس نبود (فقر و جودی و جنبه‌ی امکانی خویش)، که از آن حزن به وجود آمد.^۱ عشق از نظر او نخستین چیزی نیست که آفریده می‌شود. نخستین مخلوق گوهری است تابناک به نام عقل. عشق و حسن و حزن یا مهر و نیکویی و اندوه، سه صفت یا سه عرض برای گوهر عقلند.^۲

در فلسفه‌ی مشاء نیز عقل اول دارای سه جهت است: درک ذات خویش، درک مبدأ خویش و درک جنبه‌ی امکانی و نیازمندی خود به مبدأ. این سه جهت در آغاز آفرینش بر اساس فلسفه‌ی اشراق نیز طرح گردیده است. عقل اول از جهت شناخت حق، حسن را آفرید و از جهت شناخت خود، عشق را. شناخت حق توسط عقل مقدم بر شناخت خویش است. بدین ترتیب حسن اشرف از عشق است و این حسن و جمال است که عشق آفرین است. عقل اول از جهت امکان ذاتی خود و شناخت نیازمندی خویش به حق، حزن را آفرید. امکان، جهت اخس و پست موجودات است و حزن نیز جنبه‌ی حرمان و نیاز است و این هر سه ناشی از یک مبدأ، یعنی عقل هستند.^۳

۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، *مونس العشاق*، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۲- نحوه‌ی صدور عقل از نورالانوار و پدید آمدن حسن و عشق و حزن جنبه‌ی نوافلاطونی دارد، اما این که سهروردی این سه را نتیجه‌ی شناخت عقل دانسته، نظریه‌ی خود اوست.

۳- شرح رسائل فارسی سهروردی، ص ۲۵۴.



پس از این که زلیخا با عشق رویارو شد، نشان او را می‌پرسد. عشق می‌گوید: ولایت او آخرین ولایت‌هاست، نه منزل دورتر؛ باید افلاک نه‌گانه و عالم مادی را پشت سر گذاشت تا بدان جا راه یافت. عالمی است عظیم که مجرد از جسمانیات است. موکل آن جاوید خرد است. خردورزی و آشنایی با اسرار علوم الهی شرط راه است. باید ریسمان ماده و جهات را گسست و کمندی از عشق استوار نمود و با تیغی برگرفته از دانش، مدارج وجود انسان را پیمود. آنگاه عشق عوالم وجودی انسان را بر می‌شمارد؛ زیرا انسان عالم صغیر است و مشابه با عالم کبیر، و تمام کمالات عالم کبیر را در بر دارد. پس از عروج در عالم حس، به عالم عقل می‌رسد که آنجا چشمه‌ی آب زندگانی و حیات سرمدی است. زلیخا با شنیدن داستان عشق، خانه به او می‌پردازد و او را از جان خویش گرامی‌تر می‌دارد؛^۱ زیرا درمی‌یابد که عشق تنها مرکب در مسیر دستیابی به حسن و پس از آن، حضور در پیشگاه حضرت عقل است.

صبر و استقامت

به عقیده‌ی شیخ اشراق، عشق در مسیر خود همواره با رنج و حزن توأم است. روح آدمی پیش از ورود به جهان مادی، در عالم مجردات، حسن مطلق و حقیقت زیبایی را بی‌پرده دیده است؛ از این رو از آن فصل و هجران احساس غم و اندوه می‌نماید و سان پرنده‌ای در قفس، به شوق پرواز و رسیدن به او بی‌تابی می‌کند. عشق؛ همواره با رنج توأم است و سالک برای وصول به حقیقت عشق، باید رنج‌ها را به جان خریده، صبر و استقامت را پیشه‌ی خود سازد. بنابراین او هنگام معرفی

۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۸۳.

عشق می‌گوید: پس از تحمل همه‌ی مرارت‌ها به آب حیات خواهی رسید و از آن خواهی نوشید و در آن غسل خواهی کرد و آنگاه به عشق خواهی رسید؛ چرا که عشق آب حیات و سرچشمه‌ی بقاست. آنان که چون سمندر با آتش عشق الهی خو می‌گیرند، ناخالصی‌های خود را درون آتش می‌ریزند و آتش را می‌بلعند تصفیه می‌شوند. باید رنجها را تحمل کرد و در نهایت به دریای فنا پیوست.^۱

وی عشق را بنده‌ی خانه‌زادی می‌شمارد که در شهرستان ازل پرورده شده و شحنگی دو عالم بدو ارزانی گشته است. همه‌ی موجودات عالم - از آدم خاکی تا ملکوتیان مجرد - به حکم عشق فطری در حرکت و جریانند؛ و اساس آفرینش، بر عشق اکبر و عشق حقیقی استوار است. این شوق به لقای حق است که نیروی جاذبه‌ی جهان و مبدأ شور و شرهای آفرینش و ساری در تمام موجودات است که اگر نمی‌بود، هستی مضمحل می‌گشت. همه‌ی موجودات جهان در سیر به سوی معشوق، رنج‌ها و دشواری‌های بسیاری متحمل می‌شوند تا به وصال او رسند و از شراب عشق الهی سیراب گردند.^۲

به اعتقاد شیخ شهید، عالم هستی یکپارچه با عشق و حزن توأم است و همین شور عشق است که عالم را به حرکت وا می‌دارد. وی بر این باور است که هستی از همراهی حزن و عشق پدیدار گشته است. او این مطلب را در *مونس العشاق* بدین صورت بیان می‌کند: عشق شیفته‌ی حسن است و نمی‌تواند از او نظر برگیرد. همواره ملازم خدمت اوست.

۱- رک: مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۸۴ و ۲۸۵؛ و سهروردی شهید فرهنگ ملی ایران، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲- رک: مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۹۰ و سهروردی شهید فرهنگ ملی ایران، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.



از دیدن تبسم حُسن شوری به جان عشق می افتد؛ مضطرب می شود و این شور، عشق را به حرکت وامی دارد. حزن در وی می آویزد و آسمان و زمین به وجود می آیند؛ بدین طریق، وی عالم هستی را با عشق و محبت و حزن و رنج قرین می شمارد. در ادامه‌ی داستان، حسن با یوسف عَلَيْهِ السَّلَام قرین می گردد. عشق از درد مهجوری، همراه حزن می گردد و قصد حُسن می کند و به او اظهار ارادت و نیاز می نماید، اما حسن، به سینه‌ی او دست استغنا می زند؛ زیرا معشوق بی نیاز از عاشق است. عشق دست در دست حزن به بیابان حیرت رو می گذارد و چنین تدبیر می کنند که هر یک جهتی را پیش گیرند و صبر پیشه کنند و سر در گریبان تسلیم کشند و دل به حکم قضا و قدر سپارند تا به برکت مدبران عالم، بار دیگر به خدمت حسن رسند.^۱ در این راه، باید صبور امید وار و ثابت قدم می بود. صبر بر عشق، در نهایت، طالب را به مطلوب و عاشق را به معشوق خواهد رساند.

ملازمت با اعمال صالح

شیخ شهید در *مونس العشاق* از زبان عشق چنین بیان می دارد که عشق در آسمان با نام محرک و در زمین با نام مسکن شناخته می شود. آسمان نمادی از وجود ملکوتی انسان و زمین سمبل وجود مادی اوست. با ورود عشق روح آسمانی در راه عروج گام می نهد و جسم خاکی خموده و فرسوده می گردد. بدین سان از غربت غریبه‌ی خویش رهایی یافته، به مشرق انوار راه می یابد. به باور او، آنچه باعث بالندگی عشق می شود آدمی را بدین مرتبت والا می رساند، چیزی جز عمل صالح نیست. به عقیده‌ی او، آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۲ نیز به همین مسأله ناظر است. پس عشق اگر چه تن را فانی می گرداند،

۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مونس العشاق، ص ۲۶۹-۲۷۱.

لیکن جان را به عالم بقا نائل می کند؛ زیرا در عالم کون و فساد چیزی نیست که تحمل بار طاقت فرسای عشق را داشته باشد. بنابراین، به واسطه‌ی انجام اعمال صالح، در وجود عاشق چیزی ویران و چیزی بنا نهاده می شود؛ بدین معنی که وجود مادی او فانی می گردد و گوهر ملکوتی او تعالی و بقا می یابد و از این طریق به سعادت جاودانه دست خواهد یافت.^۱ به فرموده‌ی حضرت حافظ:

ظفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری^۲

کسب شناخت و معرفت

در متون روایی مکرر خوانده‌ایم که عبادت خدا باید بر اساس عشق به او باشد، و عشق نیز باید بر پایه‌ی معرفت استوار گردد. کسی که معرفت بیشتری دارد عشقش افزون تر است؛ و آن که عشقش افزون تر است عبادتش خالصانه تر خواهد بود. به تعبیر دیگر، آنان که عارف ترند عابدتر، و آنان که عابدترند عاشق ترند. عشق و عبادتی که بر پایه‌ی معرفت استوار شده باشد، به منزله‌ی دو بال برای سلوک و عروج آدمی و اجزای جدانشدنی یک سلسله‌اند. شیخ شهید در رساله‌ی صفیر سیمرغ در باب اهمیت معرفت به این مطلب اذعان دارد که در نزد انسان هیچ چیز بااهمیت تر از سعادت کبری نیست، و هر چیزی در قیاس با آن مختصر می نماید. در این میان، بزرگ ترین وسیله برای وصول به آن معرفت است. بنابراین معرفت از همه‌ی علوم، شریف تر است؛ چنان که «جنید» عارف بزرگ می گوید: «اگر دانستی که زیر آسمان علمی است شریف تر از آن که محققان معرفت در آن خوض می کنند، به جز

۱- همان، ص ۲۸۷-۲۸۹.

۲- دیوان حافظ، غزل ۴۶۸، بیت ۱.



بدان مشغول نبودمی و به اَبْلَغِ الطَّرُقِ در تحصیل آن سعی نمودمی تا به دست آوردمی».^۱

برخی عارفان چون عطار نیشابوری، منزل عشق را مقدم بر معرفت می‌دانند، اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که عشق نیز بدون معرفت و شناخت میسر نمی‌شود. تفاوت میان این معرفت پیش از عشق و معرفت پس از عشق به اجمال و تفصیل باز می‌گردد. عاشق تا شناختی - هرچند اجمالی - از معشوق نداشته باشد، به مرتبه‌ی عشق نمی‌رسد؛ زیرا مجهول مطلق نمی‌تواند به تشریف معشوقی نائل گردد. در عالم هستی نیز خبری والاتر از عشق نیست. معرفت پس از عشق معرفت تفصیلی است؛ چرا که عاشق با تمام وجود آن آتش که سراسر وجودش را به غلیان آورده است دریافته و می‌شناسد و در جستجوی سرمنزل معشوق به حرکت در می‌آید.

طاعت حق تعالی

از دیگر آثار عشق اطاعت بی چون و چرای عاشق از معشوق است. عشق، بر اساس خصیصه‌ی وحدت‌آفرینی خود، اَیَّت‌ها و اَنانیت‌ها را در وجود عاشق محو می‌سازد و او را مطیع و فرمانبردار معشوق، می‌گرداند. سهروردی معتقد است که محبت بنده، نقطه‌ی ربّانیت او و مرکز اسرار الهی در وجود آدمی است.^۲ محبت همان شاد شدن یک ذات با تصور ذات دیگر است. عشق نیز از محبت برمی‌خیزد. هنگامی که محبت لبریز شود و به غایت رسد، عشق نام می‌گیرد. هنگامی که عاشق در مرتبه‌ی محبت به غایت سرسپردگی و دلدادگی واصل گردید، سراپا طاعت و

۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صفیر سیمرخ، ص ۳۱۸.

۲- چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا...» (بقره / ۱۶۵).

فرمانبرداری می‌گردد؛ چنان‌که «حسین بن منصور حلاج» می‌گوید: «محبت چیزی نیست جز «طاعت بنده، مرحق تعالی را». بنابراین محبت اگر به اوج کمال خود رسد، بنده را به طاعت و اطاعت از حضرت معبود وامی‌دارد، و در اثر طاعت، اسرار خفایا بر انسان پوشیده نمی‌ماند و حجاب‌ها میان او و معشوق برچیده می‌شود.^۱

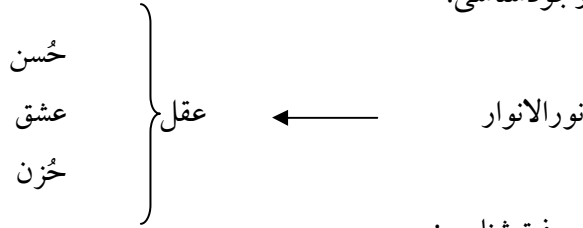
نتیجه

در نگاه «سهروردی»، عشق نه تنها با عقل تقابل و تعارضی ندارد، بلکه فرزند عقل و ثمره‌ی خرد است. برای رسیدن به شهر عشق، باید از خرد که موکل اوست، مدد جست و در وادی عشق پانهاد. انسان از آن جهت که باید متّصف به صفات الهی گردیده، به مقام حسن و کمال اخلاق و تربیت نائل آید، در نخستین گام، چنگ در ریسمان معرفت چنگ زند و از علم و شناخت توشه‌ای برگیرد. معرفت نخستین پله‌ی معراج انسان در مسیر سیر به سوی نورالانوار، و محبت مرتبه‌ی دومی است که از طریق معرفت حاصل می‌آید. پس از این که آدمی تعلقات عالم ماده را از جان خویش برید و گاو نفس سرکش را قربانی کرد، عشق بر دروازه‌ی قلب او قدم می‌گذارد و او را به بارگاه حسن و کمال مطلق پیوند می‌دهد. عشق تن را به عالم فنا سپرده، جان را از موهبت بقا، بهره‌مند می‌گرداند. در منظومه‌ی هستی، جز عشق چیزی عالم را به حرکت و انمی‌دارد. انوار عالم وجود، به انوار مافوق خویش و در صدر آنها حضرت نورالانوار عشق می‌ورزند و چیزی در عالم نیست که از عشق تهی و ب بهره‌باشد. در مجموع، رابطه‌ی بین نورالانوار و عقل و عشق را با دو نگاه وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه می‌توان نمایش داد:

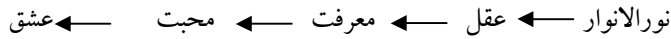
۱- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صفیر سمیرغ، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.



از منظر وجودشناسی:



از منظر معرفت‌شناسی:



در منظومه‌ی اخلاقی و تربیتی که دین مبین اسلام اهل بیت علیهم‌السلام و عارفان اهل سلوک برای ما ترسیم کرده‌اند، در مجموع چهار مرحله برای نیل به کمال مهم و قابل توجه است:

نخست تخلیه و تهذیب و پاک‌سازی باطن و خالی کردن آن از ملکات و صفات زشت و به طور کلی، پرهیز از آنچه سبب اشتغال به دنیا و مانع توجه به عالم غیب می‌گردد).

دوم تحلیه (طهارت معنوی و تخلُّق به اخلاق نیکو و صفات پسندیده‌ای که در تکامل و پیشبرد انسان به سوی مقصود مؤثر است).

سپس تجلیه (تهذیب ظاهر و جلا دادن قول و فعل و عمل از طریق عمل به دستورات دین)، و سرانجام فناء فی الله.^۱

با عنایت به اندیشه‌ی شیخ اشراق، عشق پیامدهای اخلاقی و تربیتی فراوانی دارد که همه‌ی مراتب چهارگانه‌ی فوق را در بر می‌گیرد: مبارزه با نفس و دنیاستیزی (تخلیه)، صبر و استقامت، میل به شناخت، عقلانیت و خردورزی، کمال‌جویی (تحلیه)، ملازمت با اعمال صالح و طاعت و عبادت حق تعالی (تجلیه)، و در نهایت، وصول به مقام وحدت و فناء فی الله که به اعتقاد سهروردی، غایت و نهایت عشق است.

۱- «تخلیه تحلیه و تجلیه * ثم فنا مراتب مرتقیه»، رک: منظومه‌ی حکیم سبزواری.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه‌ی سهروردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ ش.
- ۴- پورجوادی، نصرالله، اشراق و عرفان، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰ ش.
- ۵- حقیقت، عبدالرفیع، سهروردی شهید فرهنگ ملی ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۷۸ ش.
- ۶- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، چاپ اول، تهران: فردوسی، ۱۳۶۹ ش.
- ۷- خلیلی، محمدحسین، مبانی فلسفه‌ی عشق از منظر ابن سینا و ملاصدرا، چاپ اول، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
- ۸- سجادی، سیدجعفر، شرح رسائل فارسی سهروردی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- ۹- _____، شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه‌ی اشراق، چاپ اول، تهران: انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۰- سعیدی، حسن، عرفان در حکمت اشراق، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۱- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، حکمة الاشراق، ترجمه‌ی: سجادی، سیدجعفر، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه ۱۳۶۷ ش.
- ۱۲- _____، سه رساله از شیخ اشراق، چاپ اول، مؤسسه‌ی انتشارات اسلامی دانشگاه لاهور، تهران، ۱۳۶۳ ش.



- ۱۳- _____، مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، ۳ جلد، جلد ۳، چاپ دوم، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۴- _____، *مونس العشاق*، نظم عربشاه یزدی، چاپ اول، تهران: انتشارات میهن، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۵- محمدی، کاظم، *چشمه‌ی بقا سیری در عشق عرفانی*، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
- ۱۶- ملاصدرای شیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین، *مثنوی معنوی*، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.